

کودک و عرفان در مثنوی معنوی مولوی

دکتر مریم شعبانزاده؛ دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان

(mshabanzadeh@lihu.usb.ac.ir)

لیلا عبادی نژاد؛ دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

(layla.ebadinejad85@yahoo.com)

چکیده

در ادب نظم و نثر فارسی، نوشته‌ها و آثار گرانقدر فراوانی در حیطه‌ی عرفان و مدح و ستایش عارفان بزرگ نگاشته شده است. در این زمینه با مسائل و جریان‌هایی مواجه می‌گردیم که سرشار از لطایف و ظرایف سمبل‌گونه عرفانی است که بیانگر جایگاه و نمودهای متفاوت و مهم کودک و دوران کودکی و ارتباط تنگاتنگ آن با قلمرو عرفان و تعاریف گوناگون عرفان از کودک می‌باشد. از این رو شاعران با استفاده از واژه‌ی کودک و مراحل مختلف رشد سنی و عقلی کودک در متون عرفانی خود، تصویرها و نمادهای زیبایی‌ترسیم نموده‌اند و واژه‌ی کودک به حدی در اشعار این شعرا و عرفا نمود پیدا کرده است و صبغه‌ی عرفانی و تمثیلی به خود گرفته که می‌توان گفت معنا و مفهوم لغوی و واقعی خود را از دست داده است. در هر حال، در این مقاله سعی بر آن شده تا به بررسی مفهوم نمادین و کاربرد نمودهای عرفانی لغت کودک و واژه‌های هم‌معنی آن از جمله: (طفل، ولید، بچه، صبی، صبیبه، نوزاد) در ۶ دفتر مثنوی معنوی مولانا و با توجه و تفحص در آثار مکتوب در این باب، پرداخته شود که شامل مفاهیم و سمبل‌هایی از قبیل: کودک نماد سالک مبتدی و نوپا، نماد اولیای الهی، کودک نماد انسان‌های ظاهربین، کودک نماد انسان گرفتار در تعلقات دنیوی، کودک نماد انسانهای دنیا پرست و گرفتار هوس، نماد و مظهر دوران پاک‌ی، نماد افراد نادان و کم‌عقل، مظهر اهل تقلید، نمادی از افراد حریص، نماد افرادی که گرفتار ظن خود شده‌اند و نماد بازی‌های کودکانه می‌باشد.

واژگان کلیدی: کودک، عرفان، مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدین محمد.

مقدمه

«عرفان به معنی شناخت است، شناخت خداوند و راههای رسیدن به این شناخت از شاهراه عرفان می‌گذرد. خداوند انسان را آفرید و لقب جانشین خود در زمین را به وی داد و از انسان هم انتظار می‌رود بتواند جانشین خوب و مناسبی باشد. کودک، طفل متولد شده تا سن ۷ سالگی را می‌گویند که برای برآورده شدن تمامی نیازهایش و ادامه‌ی حیات نیاز به کمک و همراهی دارد.» (مرتضوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۴۰).

واژه‌ی کودک و ارتباط آن با مفهوم عرفان در ادبیات کلاسیک، جایگاه بس والا و گسترده‌ای دارد، به گونه‌ای که بسیاری از شاعران با تکیه بر روح لطیف خویش نمودهای عرفانی متفاوتی از کودک در اشعار و آثارشان ترسیم نموده‌اند و دیدگاه‌ها و دریافت‌های عارفانه‌ی خویش را در قالب این واژه و کاربرد واژگان معادل و هم‌معنی آن بیان کرده‌اند. البته نکته‌ی قابل توجه و تعمق این است که هرچند عنوان کلمه‌ی کودک و مسائل وابسته به کودکی، خود از دیدگاه‌های متعدد و احساسی و عاطفی، تربیتی، روان‌شناختی و اجتماعی بیانگر لطافت، پاک‌ی و کودکی و کوچکی، محبت و مهرورزی و جنبه‌های زیباشناختی می‌باشد. اما با توجه و تفحص در آثار شاعران و نویسندگان

متعدد به این مساله پی برده می شود که نگرش های متفاوت نسبت به کودک و دوران کودکی وجود دارد اعم از دیدگاه ها و نگرش مثبت و منفی. بدین طریق همانگونه که کودک مظهر و نماد دوران پاکی و تبلور زیبایی ها است، فردیت او کاملاً متمایز از افراد بزرگسال جلوه می کند. مولانا نیز می فرماید:

کاش چون طفل از حیل جاهل بدی
تا چو طفلان چنگ در مادر زدی (مولوی، ۱۳۸۴: ۵۲۳).

و از دیگر دیدگاه، مظهر انسان‌های ظاهربین، شیفته‌ی تعلقات و جلوه‌های دنیوی معرفی می گردد.

پس نکو گرفت آن حکیم کامیار
که تو طفلی خانه پرنقش‌ونگار

افتخار از رنگ و بو و از مکان
هست شادی و فریب کودکان (مولوی، ۱۳۸۴: ۱۶۰).

باتوجه به این مختصات، استفاده از واژه ی کودک و توجه به مراحل مختلف رشد سنی و عقلی کودک در متون عرفانی و تطابق آنها با ویژگی های عرفانی، نمادهای گوناگونی از آن ترسیم شده است به نحوی که صبغه ی تمثیلی و عرفانی به خود گرفته است، تا جایی که می توان گفت از مفهوم و معنی لغوی و واقعی خود در این نماد سازی ها دور گردیده است. با توجه به اینکه: « نماد (سَمْبُل)، گونه ای از استعاره است با این فرق که در این استعاره یک مشبه (مستعاره) وجود دارد و با حذفشان مشبه به (مستعارمه) بعنوان استعاره باقی می ماند. حال آنکه در نماد بیش از یک مشبه و گاهی مشبه های متعدد در میان است که با حذف آن نماد پدید می آید، بنابراین نماد بعد از تشبیه و استعاره، سومین مقوله ی بیانی است که بر روی خط مشابَهت قرار دارد.» (حمیدیان، ۱۳۸۱: ۴۲) و (مرتضوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۴۰).

پیشینه تحقیق:

در پژوهش های صورت گرفته راجع به کودک میتوان به موارد زیر اشاره کرد. مرتضوی و همکاران در سال (۱۳۹۴) مقاله ای با موضوع نمادپردازی و تصویرسازی با واژه کودک در ادبیات کلاسیک باهدف بررسی تصاویر هنری و به ویژه نمادهای ساخته شده با کودک و دوران کودکی در این آثار است (مرتضوی و همکاران، ۱۳۹۴).

احمدیان و همکاران (۱۳۸۹) در مقاله ای با عنوان عرفان و کودکی سعی کرده است تا مفهوم نماد شناسی کودک در ملل مختلف، رابطه ی بین کودک و عرفان از دیدگاه روان شناسی و عشق الهی، همچنین چند مورد از عقایدی که سهراب سپهری و یونگ و روسو از دوران کودکی در نظر داشته اند، مطرح شود (احمدیان و همکاران، ۱۳۸۹). تاجدینی (۱۳۸۸) در کتاب فرهنگ نمادها و نشانه ها در اندیشه مولانا، به برخی از نمادهایی که مولانا با کمک واژه کودک ساخته، توجه شده است (تاجدینی، ۱۳۸۸). آبسالان در سال (۱۳۸۷) در کتاب کودکان عارف که صرفاً به مجموعه قصه های کودکان عارف اشاره شده است (آبسالان، ۱۳۷۸). مقاله هایی در رابطه با موضوع کودکان عارف و عرفان یا خدانشناسی از نگاه کودکان وجود داشت اما مقاله یا کتابی که صرفاً به موضوع کودک در مثنوی معنوی مولانا بپردازد نبوده است. از این رو مطالعات انجام شده در موارد ذیل قابل بررسی است:

کودک نماد سالک مبتدی و نوپا

کودک نماد اولیای الهی

کودک نماد انسان های ظاهربین

کودک نماد اخلاق گرفتار در تعلقات دنیوی

کودک نماد انسان های دنیا پرست و گرفتار هوس

کودک نماد دوران پاکی

کودک نماد افراد نادان و کم عقل

کودک نماد و مظهر اهل تقلید

کودک نماد افرادی که گرفتار ظن خود شده اند

کودک نماد بازی های کودکانه

کودک نماد افراد حریص

کودک نماد عقل گریزی و فلسفه ستیزی.

با در نظر داشتن این اصل که: «شاعران در آثار تعلیمی و عرفانی برای بیان آموزه های مورد نظر خود از صور هنری گوناگونی مانند تمثیل و نماد استفاده می کنند در اشعار عرفانی و تعلیمی، نه تنها اندیشه هایی درباره چگونگی تربیت کودکان وجود دارد، بلکه هریک از مراحل که کودک پشت سر می گذارد تا به بزرگسالی می رسد دستمایه ی ساختن تصاویر گوناگون قرار گرفته است.» (مرتضوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۴۰). در قالب مثال در آثار سهراب سپهری این مهم را می توان مشاهده نمود: «بازخوانی گوشه هایی از شعر سهراب سپهری در این نوشتار نشان می دهد که او کودک را بعنوان نمادی از اصل خلقت، مرشد کامل، سالک مبتدی، شادی های ساده و پاک، عقل گریزی و فلسفه ستیزی، و نیز شهامت در شکستن موانع کشف حقیقت می داند.» (شعبان زاده و عارفی، ۱۳۸۹: ۲۰۰۵).

تعریف معانی (معانی متفاوت از واژه ی کودک و واژگان هم معنی آن):

طفل: کسی که مستعد سیر و سلوک نشده، یا در آغاز مسیر، و ناپختگی است.

طفولیت: ابتدایی ترین مقام سالک را گویند (سجادی، ۱۳۷۹: ۵۵۳). مولانا گوید:

این تصور و این تخیل لُعبَت است تا تو طفلی پس بدانت حاجت است

(مولوی، ۱۳۸۴: ۴۲۲).

تن چون مادر طفل جان را حامله

(شرح مثنوی، زمانی، دفتر اول، ۱۳۸۱: ۱۰۰۹).

طفل جان از شیر شیطان بازکن

بعد از آتش با ملک انباز کن (همان، ۵۲۳).

الولید: زاده- زاییده شده- کودک- مؤنث آن ولیده الولیده: حالت کودکی، بچگی (فرهنگ لاروس عربی، خلیل جر، ۱۳۸۲: ۲۲۰۲).

الصَّبِيّ: پسر بچه- کودک- ج صَبِيَّه و صَبَوَه و صَبِيان و صَبوان و اصْبِيَّه: شاگرد بچه ای که نزد استاد به یاد گرفتن حرفه ای مشغول باشد.

الصَّبِيَّه: مؤنث صَبِيّ - دختر بچه- دختر جوان- ج صَبَايا. (فرهنگ لاروس عربی، خلیل جر، ۱۳۸۲: ۱۳۰۸).

اطْفاله: نازپرور شدن- بچگی- دوران کودکی (همان: ۱۳۸۴).

«صبی- بفتح صاد، کودک یا کودکی که هنوز از شیر باز نشده باشد (منتهی الارب)- کودک که از شیر باز نشده باشد (غیاث) کودک خردسال (مهذب الاسماء) (گوهرین، ۱۳۸۱، ج ۶: ۱۴۰).

از برون پیراست و در باطن صَبِيّ خود چه چیز است آن ولی و آن نبی

(شرح مثنوی، نیکلسون، دفتر دوم، ۱۳۷۴: ۸۸۹).

از بدو صبی که عمره عمره دهر است. طلوع صباح شیب که خبر دهنده وداع حیاتست. «گوهرین، ۱۳۸۱، ج ۶: ۱۴۰).

در لغت نامه ی دهخدا برای واژه ی کودک معادل های گوناگونی ذکر شده است. از آن جمله: «کوچک، صغیر،

طفل، بچه، ولید، صبی (پسر)، صبیّه (دختر).» (لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۶۴۱).

«اطفلان کعب (ع.م) کودکانی که با کعبتین بازی می کنند- کودکان قاب باز- قاب اندازان کودک. آنانکه به دنیا و امور آن مشغولند- ناقصان. (گوهرین، ۱۳۸۱، ج ۶: ۲۳۴). مولوی:

لیک فتح نامه تن زپ مدان ورنه هرکس سردل دیدی عیان (شرح مثنوی، نیکلسون، دفتر چهارم، ۱۳۷۴:

۱۵۲۴).

نامه بگشادن چه دشوارست و صعب کار مردانست نه طفلان کعب (همان: ۱۵۲۴).

طفلان چشم (عر+ ف.م) بکسر طاء، مردمک- مردمک دیده (گوهرین، ۱۳۸۱، ج ۶: ۲۳۵).
 ای برادر طفل طفل چشم تست
 کام خود موقوف زاری دان درست (شرح مثنوی، نیکلسون،
 دفتر دوم، ۱۳۷۴: ۶۴۵).

«ترسابچه»: به فتح اول در لغت یعنی پسر نصرانی و در اصطلاح سالکان ترسابچه، مرشد کامل و پیر مکمل را گویند. و وجه تسمیه مرشد کامل به ترسابچه به آن معنی است که در ولادت معنی نسبت کامل او به کامل دیگر که متصف به صفت ترسایبی و تجدد و انقطاع بوده باشد، می رسد و آن کامل را باز به کاملی دیگر بطناعن بطن که طریق اولیاء الله است. تا سلسله ی منتهی به حضرت رسالت پناه محمد مصطفی (ص) می شود و علم وراثت جز به این طریق میسر نمی گردد (آندراج)- ترسابچه نزدشان وارد غیبی را گویند که بر دل سالک فرود آید (کشاف: ۱۵۵۵) - ترسابچه تجرید را گویند که از شهود تحلیات (مرآت العشاق)- برید روحانی «ترسابچه» خوانند، یعنی واردی که از عالم روحی بقلوب و عقل و نفوس بطریق غلبه و لطف فایض گردد، و جمله به خود مشغول گرداند و از تفرقه نفوس خلاصی دهد». (گوهرین، ۱۳۶۸: ۵۱-۵۲).

صبی (۲بار) باد صبا زعهد صبی یاد می دهد
 جان دارویی که غم ببرد در ده ای صبی (۴۲۱/۷).
 طفل (۴بار) کاین طفل یکشبه ره یکساله می رود (۲۱۸/۴).
 دلبرم شاهد و طفل است و به بازی روزی (۲۸۴/۲).
 که باز با صنمی طفل عشق می بازم (۳۲۵/۵).
 طفلان چو طفلان تاکی ای زاهد فریبی (۳۲۴/۷) (فرهنگ واژه نمای حافظ، ۱۳۶۶: ۷۲۷).
کودک نماد سالک مبتدی و اولیای الهی:

«سالکان مبتدی مانند کودکان هستند که برای رسیدن به محبوب به فکرت مردان و پیران طریقت نیازمندند. این سالکان همچون کودکانی هستند که بسته ی خیال خود اند و به هدایت پیران نیاز دارند.» (مرتضوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۴۱).

طفل ره را فکرت مردان کجاست؟
 کو خیال او و کو تحقیق راست؟ (مولوی، ۱۳۸۴: ۶۶۶).
 از آنجایی که کودکان سال های ابتدایی زندگی نیاز به مراقبت بخصوص از جانب والدین شان دارند، این موضوع نیز در اشعار مولانا حالت نمادین به خود گرفته است و همانطور که کودکان تحت مراقبت والدین خود هستند، کودک نیز که نمادی از اولیای الهی است در پناه حمایت خداوند می باشد:

اولیا اطفال حق اند ای پسر	غایبی و حاضری بس باخبر
غایبی مندیش از نقصانشان	کوکشد لیکن از برای جانشان
گفت اطفال من اند این اولیا	در غریبی فرد از کار و کیا
از برای امتحان خوار و یتیم	لیک اندر سرمنم یار و ندیم
پشت دار جمله، عصمت های من	گویا هستند خود اجزای من

(شرح مثنوی، شهیدی، ۱۳۸۶: ۱۸).

«چنانکه در حدیث آمده است «الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالٌ اللَّهُ آفَرِيدُكَانَ هَمَّهِ عِيَالِ خَدَائِیْ اَنْد.» اما اولیا را نزد خدا مرتبتهی خاص است. آنان گزیده ی این عیال های اند، و عنایت خدا به ایشان از دیگر عائله بیشتر اولیاء بر ضمیر بندگان اشراف دارند، خواه در حضور و خواه در غیبت. غیبت و حضور دو اصطلاح عرفانی است. در غیبت بی خبرم اندن از خود است، به خاطر واردی بر دل و «حضور» مقابل آن است. و غیبت و حضور بدین معنی از صفت اولیاست.

گفت اطفال من اند..... قشیری از حمزه بن یوسف، و او به سند خود از عایشه از رسول (ص) که فرمود: «مَنْ آذَى لِي وَكَيْفًا فَقَدْ اسْتَحَلَّ مُحَارَبَتِي: هرکه ولیی را از آن من آزار دهد جنگ مرا روا شمرده است».

مرحوم فروزانفر حدیث « أَلْخَلْقُ كُلُّهُمُ عِيَالٌ لِلَّهِ » و « الصَّوْفِيَّةُ أَطْفَالٌ مِنْ حَجْرِ الْحَقِّ » را مأخذ گرفته اند. (شرح مثنوی، شهیدی، ۱۳۸۶: ۱۹-۲۰). پیامبر نیز فرمودند: الخلق کلهم عیال الله فاجمهم الی الله انفعهم لعیاله: مردم خانواده ی خدا هستند. پس آن را که بیش از دیگران به این خانواده سود میرساند بیشتر دوست بدارید:

مَاعِيَالٌ حَضْرَتِيْمٌ وَ شِيْرٌ خَوَارٍ
گفت الخلق عیال الله

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۷) و (تاجدینی، ۱۳۸۸: ۷۲۸).

« اولیای خدا به صورت ژنده پوش، و در دیده ی دنیاپرستان بی مقدارند تا معلوم شود قدر آنان را چه کسی می شناسد، شعیب را می گفتند «إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا». تو را در میان خود ناتوان می بینیم» (هود، ۹۱).

سَر به سرگوش است و چشم است این نبی تازه زومه مَرَضِع است او ما صَبِي

مَرَضِع: شیردهنده و کنایه از تربیت کننده . (چنانکه بارها در دفتر آمده اولیا مقربان خدای اند و نزد او اجری بزرگ دارند. اگر درظاهر خوار و ژنده اند، در نزد حق مقرب ترین بنده اند: ظاهرشان خموش است و دل هایشان از عشق خدا درجوش با دنیا پرستان بیگانه اند و با حق آشنا، نفس را کشته اند و زنده به خدا (شرح مثنوی، شهیدی، ۱۳۸۶: ۱۹-۲۲).

مولانا در جای دیگر برای بیان مساله حکایتی می آورد که جهودی فرزند زنی را در آتش می افکند، اما به امر خداوند آتش به کودک آسیبی نمی رساند وی بیان می کند که مانند این کودک، خداوند از اولیای خود حمایت می کند و اجازه نمی دهد دشمنان به آنها آسیب برسانند. (مرتضوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۴۳).

اندر آ ای مادر! اینجا من خوشم گرچه در صورت میان آتشم

چشم بند است آتش از بهر حجیب رحمت است این سر برآورده زجیب

اندر آ مادر! بین برهان حق تا نبینی عشرت خاصان حق (مولوی، ۱۳۸۴: ۳۱).

«مادر چنانچه کودکان را کتک بزند یا تشویق کند، کودکان از مادر خود جدا نمی شوند اولیای الهی نیز در صورت قهر با لطف خداوند حرکتشان به سوی اوست.» (مرتضوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۴۳).

مادرش گر سیلی ای بروی زند هم به مادر، آید و بروی تند

خاطر تو هم ز ما، در خیر و شر التفاتش نیست جاهای دگر (مولوی، ۱۳۸۴: ۵۷۹).

از نظر مولانا برای اینکه دریای رحمت حق به جوش آید و انسان مورد رحمت حق قرار بگیرد: باید به درگاه حق گریه و زاری کرد. همانگونه که کودکان برای اینکه مادرشان به آنها شیر بدهد گریه می کند.

تا نگرید ابرکی خندد چمن تا نگرید طفل کی جوشد لبن

طفل یک روزه همی داند طریق که بگریم تا رسد دایه ی شفیق

تو نمی دانی که دایه ی دایگان کم دهد بی گریه شیر او رایگان

آفتاب عقل را در سوز دار چشم را چون ابر اشک افروز دار

چشم گریان بایدت چون طفلِ خرد کم خور آن نان را که نان آب تو برد (شرح مثنوی، نیکلسون، ۱۳۷۴: ۷۳۱).

انسان ها فطرتاً خدا را می جویند، همانطور که کودک پس از تولد به طور غریزی لب هایشان را تکان می دهد و پستان مادر را طلب می کند (تاجدینی، ۱۳۸۸: ۷۲۸).

جز همین میلی که دارد سوی او خاصه در وقت بهار و ضیمران

هم چو میل کودکان با مادران سَر میل خود نداند در لبان

(شرح مثنوی، نیکلسون، دفتر چهارم، ۱۳۷۴: ۱۶۷۰).

عارفان بر مبنای رابطه ی طفل و مادر تاکید زیادی بر گریه و تضرع دارند. همانطور که مادر به محض گریه ی کودک پستان در دهان وی می گذارد، شیر رحمت الهی نیز با تضرع، زاری و اشک جاری می شود. در حقیقت خداوند

مادری بهانه جو است و از ناله ی عاشق، لذت می برد. ناله و تضرع شیر، فیض الهی را جاری می سازد. (تاجدینی، ۱۳۸۸: ۷۲۸).

زاری و گریه قوی سرمایه ای است
رحمت کلی قوی تر دایه ای است
دایه و مادر بهانه جو بود
تا که کی آن طفل او گریان شود
طفل حاجات شما را آفرید
تا بنالید و شود شیرش پدید (شرح مثنوی، نیکلسون، ۱۳۷۴: ۷۹۱).

سالک در ابتدای راه باید مانند کودک گوش بدهد و صداها را تشخیص دهد. بنابراین طفل سالک باید مدتی به صدای اولیا گوش دهد و خاموش باشد، در غیر این صورت حرف های مهملی خواهد آموخت که کسی از آن چیزی نمی فهمد. (تاجدینی، ۱۳۸۸، ۷۲۷).

کودک اول چون بزاید شیرنوش
مدتی خاموش باشد جمله گوش (شرح مثنوی، زمانی، دفتر اول، ۱۳۸۱: ۵۱۸).

وقتی نوزاد به دنیا می آید، خاموش است و گوش می دهد تا صداها را بشنود:
مدتی می بایدش لب دوختن
از سخن تا او سخن آموختن
ور نباشد گوش و تی تی می کند
خویشتن را گنگ گیتی می کند (همان، ۵۱۸).

بنابراین سالکان مبتدی در حکم نوزادان هستند. یعنی مدتی را باید در معیت انسان کامل سرکنند. و خموشی گزینند تا رفته رفته زبانشان گویا شود و بتوانند از اسرار معرفت و دقایق حقیقت سخن گویند. مادر و کودک در وجه رحیمیت حق، به رابطه ی حق تعالی و اولیاء اطلاق شده است. اولیاء مانند کودکانی هستند که حق تعالی خود از آنان مواظبت می کند و آنها را پرورش می دهد، چنانکه پیامبر (ص) فرمودند: (آدبنی بی فاحسن تادیبی): خداوند مرا ادب کرد و چه نیکو تربیتی نمود.

زان که طفل خرد را مادر نهاد
دست و پا باشد نهاده بر کنار
طفل شد مکتب پی کسب هنر
بر امید مرغ با لطف پدر
باز آید سوی دام از بهر خور
ساعد شه باید و اقبال و فر
پس ز مکتب آن یکی صدری شده
ماهگانه داده و بدری شده

همانگونه که کودک برای آنکه پدرش مرغی زیبا برای او بخرد دنبال علم و کسب دانش می رود کودک، با امیدهای کودکانه و ذوق و شوق بچه گانه به مدرسه می رود، ولی وقتی دانشی و معرفتی را فراگرفت خود به خود به مقام والایی می رسد.

توضیح تحلیلی این ابیات بیانگر این نکته است که گاه انگیزه های ساده و ابتدایی انسان بر اثر یک جذب و بارقه تصعید و تکامل می یابد و اینگونه مثال ها گویای این مطلب است و توضیح باطنی اینکه، بنابراین کودک با کسب هنر و معرفت، به مقام والا و صدارت می رسد و برهمگان تفوق می یابد و پس از کامل کردن تحصیلات، همانند ماه شب چهاردهم، تابان و درخشان می شود و به جامعه ی بشری روشنی می بخشد، سالک مبتدی هم باید طرق مختلف طریق را طی کند تا به مرحله ی حضور برسد. (شرح مثنوی، زمانی، دفتر اول، ۱۳۸۱: ۸۲۰).

مولانا در جایی دیگر چنین بیان می دارد که:

ما چو طفلانیم، ما را دایه تو
برسر ما گستران آن سایه تو

(شرح مثنوی، زمانی، دفتر اول، ۱۳۸۱: ۲۱۱).

طفل را گرنان دهی بر جای شیر
طفل مسکینی را از آن نان، مرده گیر (همان، ۲۱۸).

اگر طفل شیرخواره را به جای شیردادن نان بدهی، آن طفل بیچاره از خوردن نان حتماً خواهد مرد. پس باید به اطفال سلوک و مبتدیان راه و کودکان راه معرفت نیز به اندازه ی توانشان غذای معنوی داد، در غیر این صورت تباه خواهند شد.

چون که دندان ها برآرد، بعد از آن
همانطور وقتی طفل شیرخواره دندان درآورد، با میل و رغبت نان می خورد، بنابراین اطفال سلوک هم قابلیت بیشتری می یابند و می توانند غذای معنوی بیشتری بخورند، زیرا در این راه بسوی کمال پیش می روند.

شیرده ای مادر موسی و را
هرکه در روز الست آن شیرخورد
گرتو بر تمیز طفلت موعی
تا ببیند طعم شیر مادرش
و اندر آب افکن میندیش از بلا
همچون موسی شیر را تمیز کرد
این زمان یا ام موسی ارضعی
تا فروناید به باده ی بد، سرش

بیان تمثیلی این ابیات از سوره قصص، ۷، ۱۲ اقتباس شده است: «و اوحینا الی امّ موسی آن ارضعیه فاذا خفت علیّه فآلقیه فی الیمّ ولا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین و حرمانا علیه المراضع من قبل». و ما به مادر موسی وحی کردیم که او را شیرده و آنگاه که به جان او بیم داری او را به دریا فکن و مترس و انده مخور. ما او را به تو بازخواهیم آورد و یکی از پیامبران خواهیم کرد... و ما از قبل شیر هر دایه ای را بر او حرام کردیم. آنگونه که از فحوی سخن بر می آید، مراد مولوی از مادر موسی، انسان کامل و مرشد است که سر الهی در وجود او مضمر و منظوم است. سپس موسی، باید ولد معنوی یعنی مرید او باشد بدیهی است که مراد از «شیر» علم و معرفت است که مرشد به مرید افاضه می کند آنگاه که مرید آن علم را در وجود خویش به تحلیل برد از خطر و سوسه های دنیوی مصون است و می توان او را با اطمینان خاطر در «آب» افکند. یعنی اگر مرید یکی از خاصان باشد، آن «شیر» را که ولی به او دهد تمیز خواهد داد که با همان شیر که پیش از تعیین در عالم ذر نوشید یکی است. (دایه ی بد) اشارت به صاحبان عقل معاش و آموزگاران تعلیم باطل. (شرح مثنوی، زمانی، دفتر اول، ۱۳۸۱: ۲۱۸).

کودک نماد خلق گرفتار در تعلقات دنیوی

انسان های دنیاپرست و گرفتار هوا و هوس در شعر مولانا افرادی که به وصال نرسیده اند و در بند تعلقات دنیوی، هستند کودک خوانده می شوند. « ملاک کودک و مردی محجوبی است. هر که محجوب باشد، کودک و هر که از شک خارج شود مرد است (تاجدینی، ۱۳۸۸: ۷۲۴ و ۷۲۶).

پیر پیر عقل باشد ای پسر
طفل گیرش، چون بود عیسی نفس
نه سپیدی موی اندر ریش و سر
پاک باشد از غرور و از هوس (مولوی، ۱۳۸۴: ۵۵).

در جایی دیگر کودک در تقابل با عاقل قرار می گیرد: در واقع کودکی نمادی از انسان گرفتار دنیا است و عاقل کسی است که به پایان کار می اندیشد (مرتضوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۴۵).

کودکان خندان و دانایان ترش
چشم کودک، همچو خر در آخر است
غم جگر را باشد و شادی ز شش
چشم عاقل در حساب آخر است (شرح مثنوی، نیکلسون، دفتر سوم، ۱۳۷۴: ۱۲۷۸).

و نیز « آبنای دنیا بر سر زخارف دنیا که به منزله ی خاک است نزاع می کنند:
خاک را رنگ و فن و سنگی دهد
از خمیری اُشتر و شیری پزند
بیت های ۱۹-۴۷۱۷).

« یا شیر و اُشتر نان شود اندر دهان
در نگیرد این سخن با کودکان (مثنوی، دفتر ششم، بیت های ۱۹-۴۷۱۷)، (تاجدینی، ۱۳۸۸: ۷۲۴).

یعنی (اگر بگوییم این شترها و شیر ساختگی است و چنانچه به دهان بگذاری به خمیرنان مبدل می شود:

کودک اندر جهل و پندار شکی است
شکر باری قوت او اندکی است
طفل را استیزه و صد آفت است
شکر این که بی فن و بی قوت است

وای از این پیران طفل نا ادیب
بیت های ۲۲-۴۷۲۰).

« مردم دنیا طلب، در حقیقت حمالان بارگران هستند اما از روی نادانی خود را سواره می پندارند:
باش تا روزی که محمولان حقّ
همچو طفلان جمله تان دامن سوار
گوشه ی دامن گرفته اسب وار (مثنوی، دفتر اول بیت های ۴۱-۴۳۳۹) و)
تاجدینی، ۱۳۸۸ : ۷۲۶).

سوار بر دامن خود شده اید و گوشه ی دامن خود را به جای اسب گرفته اید.»

« نفس و اهل دنیا به مادر و فرزندانش تشبیه شده اند:

زان همی گویم که چندین گاه من
مادرم کو، تا براندازد نظر
ای دریغا بی خبر بودم بسی
فقر، آن محمود توست ای بیم دل
هندو (تاجدینی، ۱۳۸۸ : ۷۲۹).

در شعر مولانا، کودکی در تقابل با دوران بزرگسالی (رمزی از دوران وصال) قرار می گیرد:
چون که با معشوق گشتی همشین
هر که از طفلی گذشت و مرد شد
در مثنوی شیر و پستان مادر، نماد حجاب های دنیا است، طفل نماد خلق گرفتار در تعلقات دنیوی است و از شیر
بازگرفتن طفل و رفتن او به بستان مظهر رفع حجاب و رسیدن به نعمت های خداوندی است و دایه نیز مظهر پیر
است.

« دایه ای کو طفل شیر آموز را
گر ببندد راه آن پستان بر او
تا به نعمت خوش کند پد فوز را
بر گشاید راه صد بستان بر او » (مولوی، ۱۳۸۴ : ۳۲۵).

مولانا دوباره این مطلب را مطرح می کند که دنیا پرستان به خاطر متاع ناچیز دنیا به جان هم می افتند و به کودکان
مانند، که در بازی های کودکانه به جان یکدیگر می افتند: این کودکان و اطفال وقتی می خواهند که به جنگ
یکدیگر روند، شمشیرهای چوبین و ساختگی به دست می گیرند و قصد یکدیگر می کنند اما بیهوده.

همچو طفلان جمله تان را من سوار
گوشه ی دامن گرفته اسب وار (همان : ۹۸۴).

اهل صورت و دنیا زدگان، همه به کودکانی مانند می شوند که سوار بر دامن خود گشته اند و گوشه ی دامن خود را
با اسب گرفته اند.

گفت : دنیا لعب و لهو است و شما
خداوند فرمود این بازیچه است و سرگرمی و شما ای آدمیان، کودکانید. و این کلام حقاً که راست است (انسانهای
دنیاپرست به کودکان تشبیه شده اند که عاشق بازی و سرگرمی اند و این دنیا برای آنان مایه ی سرگرمیست و در
حکم اسباب بازیست. [اشاره است به آیه ی ۲۰ سوره ی حدید :

وَأَعْلَمُوا إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ » و بدانید که همانا
زندگانی دنیا سرگرمی و بازیچه و آرایش و مایه ی فخرفروشی در میان شما و فزون خواهی در دارایی ها و فرزندان
است... ضمناً در سوره انعام، آیه ی ۳۲- عنكبوت، آیه ی ۶۴- محمد، آیه ی ۳۶ نیز به «لهو» و «لعب» بودن دنیا
تصریح شده است.] (شرح مثنوی، زمانی، دفتر اول، ۱۳۸۱ : ۹۸۲).

مولانا کودکان را یعنی دنیا پرستان را مشغول به چیزهای کودکانه می داند و مراد از عقل « صورت عقل کل » متجسم در پیر صوفی است.

از سلام حق سلامت‌ها نثار
می کند بر اهل عالم اختیار
سنگ پُر کردی تودامن از جهان
هم زسنگ سیم و زر چون کودکان
کی نماید کودکان را سنگ سنگ
تا نگیرد عقل دامنشان به چنگ

در مصراع دوم از بیت دوم که اشارت است به یکی از بازی های کودکان با باسفال ریزه های رنگین به نشانه های زر و سیم. ظاهراً برنده ی بازی کودکی بود که می توانست ثابت کند که از همه ثروت مندتر است (شرح مثنوی، نیکلسون، دفتر سوم، ۱۳۷۴: ۸۷-۱۱۸۶).

مولانا شیر و پستان را نماد حجاب های دنیوی می داند. « طفل نماد خلق گرفتار در تعلقات دنیوی است »؛ همچنین از شیر باز گرفتن و رفتن کودک به بستان بیانگر رفع حجاب و رسیدن به نعمت های خداوندی است. « فطام در اصطلاح های صوفیانه کنایه است از انقطاع از عادت ها و اخلاق زشت و کف نفس از شهوت های جسمانی و تجدید حیات روحانی » (همایی، ۱۳۵۶: ۲۷۳).

در ابیات زیر، از شیر گرفتن کودک، نماد ترک تعلقات دنیوی و در پناه حق قرار گرفتن است.

شیر خواره چون ز دایه بُگسلد
لوت خواره شد مر او را می هلد
بسته ی شیر زمینی چون حبوب
جو فطام خویش از قوت القلوب (مولوی، ۱۳۸۴: ۳۳۷).
طفل جان از شیر شیطان باز کن
بعد از آتش با ملک انباز کن

در این بیت مولانا جان و روح را به طفل تشبیه کرده است و مراد این است که ای سالک، مگذار که جانت اسیر شهوات حیوانی شود و از آن تغذیه کند، بعد از آن مرحله تو می توانی جانت را با فرشتگان یار و دمساز کنی (شرح مثنوی، زمانی، دفتر اول، ۱۳۸۱: ۵۲۳).

هر که او ارزان خرد ارزان دهد
گوهری، طفلی به قُرسی نان دهد
در این بیت مولانا بیان می کند که همانگونه که هر کسی چیزی را ارزان بخرد ارزان هم خواهد فروخت؛ مثلاً اگر کودکی گوهری را با یک قرص نان معاوضه می کند، زیرا قدر آن را نمی شناسد (اطفال طریقت و مبتدیان سلوک هم گوهر یقین و معرفت را به هوای نفسی می فروشند (همان: ۵۵۵). بنابراین سالک مبتدی باید مراحل زیادی را برای کامل شدن و درک مقام یقین و معرفت پیش دارد و برای شناخت باید بسیار آب دیده گردد و تجارب فراوان کسب نماید تا بزرگ و برگزیده شود و مطابق با سخن مولانا گوهر را به قرصی نان نفروشد.

دنیاپرستان و اهل دنیا به کودکان مانند که بر سر مسائل بی ارزش و پوچ دنیوی با یکدیگر نزاع می کنند:
جمله خلقان همچو جنگ کودکان
جمله بی معنی و بی مغز و مُهان (شرح مثنوی، زمانی، دفتر اول، ۱۳۸۱: ۹۸۳).

[همان گونه که کودکان در خانه و محله های خود دو دسته می شوند و به نزاع ساختگی دست می زنند، مردم دنیا نیز بر سر مال دنیا بیهوده و بی جهت جنگ راه می اندازند. همه ی این جنگ ها بیهوده و ذلت بار است].
جمله با شمشیر چوبین جنگشان
جمله در لاینفعی آهنگشان (همان: ۹۸۳).

کودک نماد انسانهای ظاهربین:

در شعر مولانا کودک نماد از افرادی قرار می گیرد که در بند صورت هستند و به سوی معنا گام برنداشته اند و در تقابل با آن مرد نیز نماد کسانی است که به صورت و ظاهر بی توجهند:

صوفی! آن صورت مپندار ای عزیز!
همچو طفلان تا کی از جوز و مویز؟
جسم ما جوز و مویز است، ای پسر!
گر تو مردی، زین دو چیز اندر گذر (مولوی، ۱۳۸۴: ۱۶۰).

در اندیشه‌ی عرفانی، هر ظاهری باطنی دارد و اصل این است که عارف، ظاهر را رها به باطن توجه کند تا به باطن الباطن یعنی خداوند برسد. کودک بیشتر به ظاهر امور توجه می‌کند تا به باطن آن‌ها. این موضوع دست مایه‌ای برای شاعران شده است تا کودکان را از این جهت نمادی از افراد ظاهربین قرار دهند (مرتضوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۵۲).

ابجد و هوز چه فاش است و پدید
بشنو الفاظ حکیم پرده‌ای
بر همه طفلان و معنی بس بعید (مولوی، ۱۳۸۴: ۱۰۳).
سر همانجا نه که باده خورده‌ای
راز معارف و اسرار حقایق را تنها به اهل باده‌ی حقیقت بگو و هرگز آن را برای اهل صورت و ظاهربینان بازگو مکن

مست از میخانه‌ی چون ضال شد
منظور از طفل افراد ظاهر بین و اهل صورت و ناآگاه می‌باشد: بی‌خبر از رموز معارف و اسرار حقایق [مستان باده‌ی حقیقت همواره از سوی عقول طفل گونه‌ی عوام، مسخره می‌شوند] (شرح مثنوی، زمانی، دفتر اول، ۱۳۸۱: ۹۸۰-۹۸۱).

می‌فُتد این سو و آن سو هر رهی
او چنین و کودکان اندر پی‌اش
در گل و ، می‌خنددش هر ابلهی
بی‌خبر از سستی و ذوق می‌اش
کودکان همان افراد ظاهربین و بی‌خبر از باطن عارف رهرو حق می‌باشد که او را مورد تمسخر قرار می‌دهند (همان : ۹۸۱). مست با چنین حالی است و کودکان (افراد ظاهربین) به دنبال او راه می‌افتند، بی‌آنکه از عالم مستی و خاصیت باده‌ی او خبر داشته باشند (انبیاء عظام) و اولیاء الله هم در میان مردم (اهل صورت) اینگونه بوده‌اند، یعنی چون حقیقت حال برایشان مستور بود آنان را به گمراه و دیوانه قلمداد می‌کردند. چنانکه در کلام وحی آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی «یس» آمده است: (یا حَسْرَه عَلٰی الْعِبَادِ مَا یَأْتِیهِمْ مِنْ رَّسُولٍ اِلَّا کَانُوْا بِهِ یَسْتَهْزِؤْنَ) دروغا به بندگان که هیچ رسولی نیامدشان، مگر که به استهزاء او پرداختند (همان، ۹۸۱).

کودک مظهر اهل تقلید :

طفل در اشعار مولانا گاه مظهر کسانی است که از روی غرض به خداوند محبت می‌کنند و مظهر اهل تقلید است
این محب دایه لیک از بهر شیر
طفل را از حسن او آگاه نه
و آن دگر دل داده بهر این ستیر
غیر شیر او را ازو دلخواه نه (مولوی، ۱۳۸۴: ۴۶).
مولانا فکر افراد مقلد را در اندازه‌ی فکر کودکان می‌داند که تنها در اندیشه‌ی شیر و دایه‌اند (مرتضوی و همکاران ۱۳۹۴: ۱۵۵).

فکر طفلان دایه باشد یا که شیر
آن مقلد هست چون طفل علیل
یا مویز و جوز یا گریه و نفیر
گرچه دارد بحث باریک و دلیل (مولوی، ۱۳۸۴: ۶۶۶).
مولانا در تشبیه‌ی، اهل تقلید را کودکانی می‌داند که از منفعت به مکتب رفتن بی‌خبر هستند و باید آنها را به زور به مکتب خانه‌ی الهی برده برخلاف کودک آگاه- نمادی از اولیای الهی- که خود طالب رفتن به مکتب خانه‌ی الهی هستند: (ظاهری و مرتضوی، ۱۳۹۲: ۳۳).

هر مقلد در این ره نیک و بد
می‌کشند این راه را بیگار وار
همچنان بسته به حضرت می‌کشند
جز کسانی واقف از اسرار کار (مولوی، ۱۳۸۴: ۴۵۹)
مولانا در مورد اهل تقلید چنین عنوان می‌کند که :

ای جوان، برخی از کودکان به تقلید از بزرگان، با یکدیگر شهوت می‌رانند و نزدیکی می‌کنند
(شرح مثنوی، زمانی، دفتر اول، ۱۳۸۱: ۹۸۲).

چون جماع طفل دان، این شهوتی
که همی رانند اینجا ای فُتی

کودک نماد دوران پاکی:

در برخی موارد، به دوران کودکی مثبت نگاه شده است. «کودک، شخصیتی است کاملاً متفاوت با شخصیت بزرگسالان. [...] از صدق و صفای باطن کودکان برخوردار است. هنوز با نیرنگ ها و سوء نیت‌های اجتماعی بزرگسالان آشنا نیست» (شعاری نژاد، ۱۳۸۸: ۵۷).

از نظر مولانا ضمیر کودکان پاک شمرده می‌شود و از مکر و نیرنگ های بزرگسالان فاصله دارد:
کاش چون طفل از حیل جاهل بُدی تا چو طفلان چنگ در مادر زدی (مولوی، ۱۳۸۴: ۵۲۳).

بازی کودک:

مولانا بازی را مخصوص کودکان می‌داند و از نظر او تنها کودکان شیفته‌ی بازی هستند. (ظاهری و مرتضوی، ۱۳۹۲: ۴۲).

کودکان چون نام بازی بشنوند جمله با خرگور هم تگ می‌دوند (مولوی، ۱۳۸۴: ۳۰۹).
مولانا همچون سنایی، نگاه مثبتی به بازیهای دوران کودکی ندارد و آن را نمادی از دنیا قرار داده است. بازیهای دوران کودکی نمادی از دنیا و کودک بازی کننده نمادی از دنیاپرستان است. (ظاهری و مرتضوی، ۱۳۹۲: ۴۳).
گفت دنیا لعب و لهو است و شما کودکیت و راست فرماید خدا (مولوی، ۱۳۸۴: ۳۱۱).
در اینجا مولانا و سنایی، بیشتر به «بازی نمادی» کودکان توجه داشته‌اند؛ بازی نمادین به این معناست که چیزی را مانند چیز دیگری نشان دهند؛ مانند قرار دادن سفال به جای زر، و چوب به جای اسب در بازیهای کودکان. «بازی نمادین، که اوج آن در سن ۵-۶ سالگی است نقش مهمی در زندگی کودک ایفا می‌کند؛ زیرا کودک همواره ناگزیر است که خود را با دنیای اجتماعی بزرگسالان که قواعد آن برای او قابل درک نیست سازگار کند.» (مرتضوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۴۷).

براساس خصوصیت ذکر شده از بازی نمادی، این قبیل بازی‌ها در اندیشه‌ی مولانا حالتی نمادین یافته است:
کودکان سازند در بازی دکان سود نبود جز که تعبیر زمان
شب شود در خانه آید گرسنه کودک رفته، بمانده یک تنه
این جهان بازیگه است و مرگ شب بازی گردی، کیسه خالی، پرتعب (مولوی، ۱۳۸۴: ۲۴۳).
مولانا کودکان نی سوار را نماد افرادی قرار داده که گرفتار ظن خود گشتند. و به آنها هشدار می‌دهد که شما ای دنیا زدگان مانند کودکانی هستند که سوار بر دامن خود شده‌اند و نمی‌توانند راه حق بپیمایند:
جمله‌شان گشته سواره بر نیی کاین براق ماست یا دلدل پیی
همچو طفلان جمله‌تان دامن سوار گوشه‌ی دامن گرفته، اسب وار
از حق «آن الظن لایغنی» رسید مرکب ظن برفلک‌ها کی دويد
(شرح مثنوی، زمانی، دفتر اول، ۱۳۸۱: ۹۸۴).

همه‌ی این کودکان بر روی یک نی و یا چوبی نظیر آن سوار می‌شوند و در عالم کودکی آن را یک اسب نیرومند تصور می‌کنند. باز هم این دنیاطلبان به کودکان مانند می‌شوند که سوار بر متاع بی‌ارزش دنیا هستند. و برای آن ارزش قائل می‌شوند. در جایی دیگر لعبتهایی که کودکان با آنها بازی می‌کنند نماد وهم و خیال و کودک نماد انسانهای گرفتار در ظن و گمان و یا وهم و خیال است.

این تصور وین تخیل لعبت است تا تو طفلی پس بدانت حاجت است
چون ز طفلی رست جان شد در وصال فارغ از حس و تصویر و خیال (مولوی، ۱۳۸۴: ۴۴۲).
در شعر مولانا سفال بازی کودکان نماد سیم و زر دنیویست و از نظر او زر واقعی زر الهی است که دل انسان به آن غنی می‌گردد (ظاهری و مرتضوی، ۱۳۹۲: ۴۴).

کودکان اسفال‌ها را بشکنند نام زر بنهند و در دامن کنند

اندر آن بازی چو گویی نام رز
وقت بازی کودکان را ز اختلال
آن کند در خاطر کودک گذر (مولوی، ۱۳۸۴: ۴۵۱).
می‌نماید آن خَرَفها زَرّ و مال
(شرح مثنوی، نیلکسون، دفتر چهارم، ۱۳۷۴: ۴۵۹).

حکایتی که بیان تمثیلی این بیت است: «دیدن درویش جماعت مشایخ را در خواب و درخواست کردن روزی حلال بی مشغول شدن به کسب و از عبادت ماندن و ارشاد ایشان او را میوه‌های تلخ و ترش کوهی بر وی شیرین شدن بداد آن مشایخ.

قصه‌ی پر جنگ و پر هستی و کین
کالبد نامه است اندر وی نگر
میان که حرفش هست در خوردِ شه
نامه‌ای دیگر نویس و چاره کن
ورنه هرکس سرّ دل دیدی عیان
کار مردانست نه طفلان کعب
نامه بگشادن چه دشوارست و صعب
(شرح مثنوی، نیلکسون، دفتر چهارم، ۱۳۷۴: ۲۴-۱۵۲۳).

طفلان کعب: اشاره می‌کند به کعب بازی کودکان. مولانا در این جا مبتدی راه سلوک را به طفلان مانند کرده و بیان می‌دارد که هر آن کس که طالب عنایت حق است و عنایت اولیای حق، باید خود را مانند دفتر بخواند و مراقبت کند تا احساسات و خوی‌های درونی وی آن چنان باشد که باید باشند. اما این امتحان نفس بر مبتدی راه سلوک بسیار دشوار است. این کار را قدرت مرد خدایی باید و مدد مرشدی ماهر (همان: ۲۴-۱۵۲۳).

کودک نمادی از افراد حریص:

گر سخن خواهی که گویی چون شکر
صبر کن از حرص و این حلوا مخور
صبر باشد مشت‌های زیرکان
هست حلوا آرزوی کودکان
(شرح مثنوی، زمانی، دفتر اول، ۱۳۸۱: ۵۱۰).

همانگونه که طبع کودکان متوجه شیرینی است طبع کودک صفتان و انسان‌های حریص نیز متمایل به شیرینی‌های نفسانی است. خردمندان حقیقی بر نفس خود لگام ریاضت و تقوا می‌زنند و بر جاذبه‌های ظاهری هوای نفس صبر می‌کنند و اسیر و حریص به آن نمی‌شوند اما مردم طفل سیرت و حریص همواره جویای امیال بهیمی هستند. «حلوا» در تعبیرات مولانا کنایه از حظوظ نفسانی و لذایذ حیوانی است. مولانا جان را همچون طفلی می‌بیند که به شیر وابسته است، اما چیزی جز هوا و هوس‌های شیطانی نیست.

طفل جان از شیر شیطان باز کن
یا در جایی دیگر چنین یادآور می‌شود که:

کودکان را حرص می‌آرد غرار
تا شوند از ذوق دل دامن سوار
چون زکودک رفت آن حرص بدش
بر دگر اطفال خنده آیدش
که چه می‌کردم چه می‌دیدم درین
خَلّ زعکس حرص بنمود آنگین

«ناراستی و خدانشناسی از وهم و خیال و جهل می‌زاید. «حرص» سبب می‌شود تا زشت، نیکو پدیدار شود؛ خیر نفس را تنها کسانی می‌شناسند که نفس را می‌کشند. (شرح مثنوی، نیلکسون، دفتر چهارم، ۱۳۷۴: ۱۴۹۱)
کودکان از روی حرص سوار اسب چوبین خود می‌شوند و خود را سوار می‌پندارند. هنگامی که حرص را کنار بگذارد، بر کار خود می‌خندند. (ظاهری و مرتضوی، ۱۳۹۲: ۴۴).

انسان حریص نیز مانند کودکان می‌باشد که تنها به فکر منافع و بهره‌های دنیوی هستند و تنها به امور دنیا مشغول است. بنابراین افراد گرفتار مادیات و نفسانیات تا زمانیکه با سختی و مشکلی مواجه نگردند، بیدار نمی‌شوند و عبرت نمی‌پذیرند:

حرص کارت را بیاراییده بود
حرص رفت و ماند کار تو کبود (مولوی، ۱۳۸۴: ۵۱۳).

کودک نماد افراد نادان و کم عقل:

مولانا انسان‌ها را از لحاظ ضعف و محدودیت عقلی مانند کودکان نادان، ناقص و کم عقل وصف می‌کند.
عقل جزوی همچو برق است و درخش
در درخشی کی توان شد سوی و خش
(شرح مثنوی، نیلکسون، دفتر چهارم، ۱۳۷۴: ۱۶۴۴).

عقل کودک گفت بر کتاب تن
لیک نتواند به خود آموختن (همان: ۱۶۴۵).

مولانا عقل جزیی را به کودکی تشبیه می‌کند که به کسی می‌گوید باید به مکتب خانه بروی و درس بیاموزی اما خودش نمی‌تواند به او درس بدهد. عقل جزیی به بشر می‌گوید حیات در همین چهار دیواری محسوسات است و راه و رسم رسیدن به حیات برین را نمی‌تواند تعلیم دهد. ملاک کودکی و مردی محجوبیت است. هر که محجوب باشد کودک و هر که از شک خارج شود، مرد است (تاج‌دینی، ۱۳۸۸: ۷۲۷).

کودکی گرید پی جوز و مویز
پیش عاقل باشد آن بس سهل چیز
پیش دل جوز و مویز آمد جسد
طفل کی در دانش مردان رسد
هر که محجوب است او خود کودک است
مرد آن باشد که بیرون از شک است
(مثنوی، دفتر پنجم، بیت‌های: ۴-۳۳۴۲).

مشورت در کارها واجب شود
تا پیشینی در آخر کم بود
گفت گر کودک در آید یا زنی
کو ندارد رای و عقل روشنی
گفت با او مشورت کن و آنچه گفت
تو خلدف آن کن و در راه آفت
(شرح مثنوی، نیلکسون، دفتر دوم، ۱۳۷۴: ۸۱۴).

گرهماره فصل تابستان بدی
سوزش خورشید در بستان شدی
کودکان خندان و دانایان تُرُش
غم جگر را باشد و شادی ز شش
چشم کودک همچو خر در آخرست
چشم عاقل در حساب آخرست
غم خور و نان غم افزایان نخور
زانکه عاقل غم خورد کودک شکر
(شرح مثنوی، نیلکسون، دفتر سوم، ۱۳۷۴: ۷۹-۱۲۷۸).

نتیجه گیری:

در مجموع چنین می‌توان نتیجه گرفت که جستجو در مورد واژه ی کودک چه از لحاظ مفهوم ظاهری که بسامد بالایی در میان شاعران و عارفان ادب کلاسیک فارسی دارد، از لحاظ معنای باطنی و بیان درون مایه های فکری، مذهبی و اعتقادی، اجتماعی و روانشناختی آنان نیز جایگاه بس قابل بحث و پرکاربرد را داراست و اگر چه معانی مثبت فراوان هم از آن استنباط می‌شود اما در بیشتر مطالب از معنی واقعی و لطیف کودکانه و متعلقات آن دور می‌شود و نمادی از افراد سست و ضعیف و ناتوان در راه شناخت حق و گرفتار در دنیا و امور مربوط به آن قرار می‌گیرد؛ چنانکه در جایی بازی ها و روح سفید و متبلور کودک به چشم می‌آید، در جای دیگر فردی است ضعیف النفس که دنیا، وی را بازیچه ی خویش قرار می‌دهد؛ به شکلی که گرفتار بازیهای دنیا می‌شود و این از دریچه ی ضعف و عدم کمال و شناخت وی است. همچنان که نمادهای متفاوتی از جمله؛ سالک مبتدی، فرد غرق در تعلقات دنیوی، انسان ظاهربین و عقل گریز، انسان نیازمند به توجه و هدایت، فرد حریص و گرفتار ظن و اهل تقلید و

گرفتار هوی و هوس همه و همه از دیدگاه و مشرب اعتقادی مولانا تشبیه و تعبیر به کودک می شوند و از سوی دیگر کودکی، نمادی از دوران پاکی است که این خود بار معنایی مثبت و نگاه عارف را از این زاویه به کودک می رساند و شاید معانی دیگر به این تعبیر. بنابراین بررسی و کنکاشی در اثر گرانقدر مولانا؛ مثنوی معنوی در این حیطه و جهت تحلیل این مبانی صورت پذیرفت، اگرچه که می تواند شامل سمبل ها و معانی عمیق دیگری هم باشد که بیان آنها بیش از همین دامنه ی تحقیقی که انجام پذیرفت، در این مقاله نمی گنجد.

منابع و مؤاخذ:

۱. آبسالان، محب‌علی (۱۳۷۸)، *کودکان عارف*، انتشارات آینه‌ی اندیشه، مشهد.
۲. احمدیان، حسن، آسیم، مجید (۱۳۸۹)، *عرفان و کودکی: نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش‌های میان رشته‌ای*. بیرجند، دانشگاه بیرجند، <https://www.civilica.com/Paper-NCPLIR-01.html>.
۳. تاجدینی، علی (۱۳۸۸)، *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه‌ی مولانا*، چاپ دوم، تهران: سروش (صداسیما).
۴. جر، خلیل (۱۳۸۲)، *فرهنگ لاروس عربی*، جلد دوم، مترجم: سید حمید طبیبیان، چاپ سیزدهم، تهران: امیرکبیر.
۵. دادستان، پریخ (۱۳۸۱)، *دین و تحول شناخت*، مجله‌ی علوم روانشناختی، دوره‌ی اول شماره‌ی دوم، (صص ۱۲۲-۱۴۹).
۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، *لغت نامه دهخدا*، جلدیازدهم (قزلباش - گندشاپور)، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی (تا آذر ماه ۱۳۴۵)، چاپ اول از دوره‌ی جدید، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۷. سجادی، سید جعفر (۱۳۷۹)، *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، چاپ پنجم، زمستان، چاپ افست گلشن.
۸. شعاری نژاد، علی اکبر (۱۳۸۸)، *روان شناسی رشد*، تهران: اطلاعات.
۹. شعبانزاده، مریم؛ عارفی، اکرم (۱۳۸۹)، *کودکانه‌های عرفانی در شعر سهراب*، پنجمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، ایران- دانشگاه سبزوار (صص ۲۰۰۴-۲۰۱۴).
۱۰. صدیقیان، مهین دخت (۱۳۶۶)، *فرهنگ واژه‌نمای حافظ*، با همکاری دکتر ابوطالب میرعابدینی به انضمام فرهنگ بسامدی، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
۱۱. ظاهری عبدوند، ابراهیم؛ مرتضوی، جمال الدین (۱۳۹۲)، *بررسی کودک و دوران کودکی در حدیقه- الحقیقه، مثنوی معنوی و بوستان*، « فصلنامه‌ی پژوهش‌های ادبی و بلاغی »، سال اول، شماره چهارم، پاییز (صص ۲۶-۴۷).
۱۲. قرآن کریم.
۱۳. گوهرین، سیدصادق (۱۳۶۸)، *شرح اصطلاحات تصوف*، جلد سوم، چاپ اول، تهران: زوار.
۱۴. گوهرین، سیدصادق (۱۳۸۱) *فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی*، جلد ششم.
۱۵. مرتضوی، جمال الدین؛ ظاهری عبدوند، ابراهیم؛ صادقی، اسماعیل (۱۳۴۹)، *نماد پردازی و تصویر سازی با واژه‌ی کودک در ادبیات کلاسیک*، پژوهشنامه‌ی نقد ادبی و بلاغت، سال چهارم شماره‌ی یکم، بهار و تابستان، (صص ۱۳۹-۱۵۷).
۱۶. مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۴)، *مثنوی معنوی*، از روی طبع نیکلسون (دفاتر ۲-۴)، مترجم: حسن لاهوتی، ویراستار: بهاء الدین خرمشاهی، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۷. مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۱)، *مثنوی معنوی*، شرح جامع: کریم زمانی، جلد اول (دفتر اول) چاپ دهم. تهران: اطلاعات.

۱۸. مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۴)، *مثنوی معنوی*، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.

۱۹. مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۶)، *مثنوی معنوی*، شرح شریف: سید جعفر شهیدی، چاپ پنجم، زمستان، تهران: علمی و فرهنگی.

۲۰. همایی، جلال الدین (۱۳۵۶)، *مولوی نامه*، تهران: آگاه.

